



• درآید

دکتر محمود بروجردی، این بار با آرامش و خشنودی بیشتری نسبت به گفت و گوی پیشین در ویژه نامه مرحوم حاج آقا مصطفی با ما سخن گفت. شاید مشاهده محتوای متنوع و واقعگرایانه نشریه، ایشان را بدین امر ترغیب کرد. وی در پایان اظهار داشت که بسیاری از نکات این گفت و گورا برای نخستین بار و به طور ناخودآگاه بیان کرده است. ایشان به رغم آنکه کم سخن می گوید، با رغبت و علاقه و بیش از یک ساعت و نیم با ما صحبت کرد، در حالی که یادآوری برخی از خاطرات، بغضی را در گلویش می نشانند که رشته کلام را از دست می برد. وی از اهتمام برخی از نهادهای فرهنگی برای ثبت رویدادها و ناگفته های انقلاب قدردانی کرد و این رویداد مبارک را طلیعه ای بر نگارش واقعیتهای تاریخی دانست.

«جلوه هائی از سلوک اخلاقی یادگار امام»
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر محمود بروجردی

تبلیغات معاندین در مخدوش کردن چهره او، بی تاثیر ماند...

توجه می کردم. گاهی اوقات می دیدم که بعد از جلسه درس، بحثی را که در جلسه درس مطرح شده بود به بیرون از جلسه می کشید که خیلی جالب بود. گاهی اوقات عمامه از سرش می افتاد. بسیار بر اثبات نظرش اصرار داشت. آن وقت ایشان در مورد حاج احمد آقا می گفت که، «خیلی خوش استعداد است. خیلی خوب پیش می رود.» در سال ۴۵ که به نجف مشرف شدم، از ایشان پرسیدم که، «آقای حاج آقا مصطفی چطور جوانی است؟» امام (ره) فرمودند، «از آن وقت من در این سن خیلی بهتر است.» آن وقت حاج آقا مصطفی که امام (ره) چنین توصیفی از او فرمودند، از هوش و استعداد احمد آقا تعریف می کرد و می گفت، «گیرایش فوق العاده است. الان کسانی که در نجف با او هم مباحثه بودند، مثل آقای سجادی، مثل آقای آیت الله بجنوردی، در ایران هستند و از استعداد و گیرایی او در مباحث فقهی تعریف می کنند.

فرزند امام (ره) بودن، در دوران نوجوانی و جوانی چقدر در خلیقات و رفتار احمد آقا مشخص بود؟

هیچ. اصلاً و ابداً. فقط موضوعی پیش آمد برای حاج احمد آقا که موضوع مبارزه بود و رسیدگی به کسانی که مبارزه می کردند که حاج احمد آقا در این خط افتاد و ناچار بود آن خطر را دنبال کند و گاهی از درس منگک می شد، امانتی گذاشت به درش لطمه ای وارد شود. او موظف بود به خانواده زندانینها، تبعیدیها و مبارزین برسد.

در چه مقطعی؟ وقتی دیپلم گرفته بود؟

بله. دیپلم گرفته بود. تازه منسب به لباس روحانی شده بود. ظاهراً حضرت امام (ره) اصراری بر این که فرزندانشان وارد سلک روحانیت شوند، نداشتند. چه شد که حاج احمد آقا به سلک روحانیت درآمدند؟

وقتی که دیپلم گرفت، مدتی در خانه بود و کار هم نمی کرد. آیت الله اشراقی، نماینده امام (ره) در قم بود. امام (ره) در نامه ای به آقای اشراقی نوشتند که، «اگر احمد درس طلبگی

کوشش کند، می تواند تاپ باشد، کمال اینکه قبل از منسب شدن به لباس روحانیت و رفتن به نجف، موقعی که در قم درس می خواند، خیلی استعداد از خودش نشان داد و پیش از دیگران درس می خواند، مثلاً اگر بعضی از طلاب در طی روز دو تادرس می گرفتند، او چهار درس می گرفت و به همه هم می رسید، چون دائماً تلاش می کرد که زودتر به مراتب بالاتر برسد. در نجف هم خیلی خوب پیشرفت کرد، در حالی که در دوران مبارزات قرار گرفته بود، معذک درسی و بحث را دنبال می کرد. هم امام (ره) و هم مرحوم حاج آقا مصطفی، در یکی دو گفت و گویی که با آنها داشتم، از حاج احمد آقا تعریف می کردند. حاج آقا مصطفی حرفش برای من حجت بود. ایشان سه سال از من بزرگ تر بود، ولی از همان دوران کودکی، او را می شناختم. من شاگرد دبیرستان بودم که این حرف را از پدر بزرگم شنیدم که به پدرم گفت، «من شنیده ام که آقا مصطفی، پسر حاج آقا روح الله خوب درس می خواند.» و این برای من موضوعی شد که به آن

با عنایت به این نکته که شما از آغاز نوجوانی مرحوم سید احمد آقا، ایشان را می شناختید، چه ویژگیهایی در ایشان همچنان به شکل بارزی در ذهن شما مانده است. تحرک و نا آرام بودنش به شکل بارزی در ذهن من مانده است. من از بچگی، او را می شناختم. حدود ۱۲ سال تفاوت سنی داشتیم و بعداً من هم در دبیرستان معلم ایشان شدم. بسیار نا آرام و دائماً دنبال بازی بود. مثلاً پدم هست یک بار در جای بسیار دوری از منزلشان که محله یخچال قاضی بود، یعنی سر راه اصفهان که به آن گردنه می گفتند و حالا ابتدای خیابان دور شهری هست، او را پاره نه دیدم. به خاطر بازی کشیده شده بود آنجا. حدود نه ده سال داشت. آدمی بود که آرام و قرار نداشت. بزرگ هم که شد، با وجود آنکه ثمین و چاق شده بود، معذک آرام نبود، حالا یا از نظر فکری یا از نظر کاری. عیب بود.

در مدرسه او را با چه خصوصیتی می شناختید؟ او یک شاگرد معمولی نبود. اگر دستهایش را دیده بودید، مشاهده می کردید که چند جای دستش شکسته است. من ایشان را از طفولیت می شناختم. هنوز انتسابی هم پیدا نکرده بودیم. من سال ۴۰ با این خانواده وصلت کردم. به هر حال ایشان در مدرسه...

این اتفاقی که می فرمایید مربوط به چه سالی است؟ چهار سال جلوتر، یعنی سال ۴۶. آرام نداشت. دائماً تحرک داشت. نه اینکه کسی را آزار بدهد، ولی دائماً بازی می کرد و از بازی لذت می برد و نتیجه اش هم این بود که جزو معذک بازیکنهای فوتبال قم بود که به تیمهای درجه یک فوتبال تهران راه پیدا کرد و با کاظم رحیمی دوست بود که هم دوره ابتدایی و هم دوره دبیرستان، شاگرد من بود.

از نظر تحصیلی چه ویژگی داشت؟

از نظر درسی متوسط بود، نه اینکه تاپ باشد، ولی در پاسخهای فی البداهه ای که می داد، کاملاً مشخص بود که اگر در زمینه ای

احمد آقا شرایط را دیده بود و می دانست
اوضاع کشور به شکلی است که آدمهای
درگیر مبارزه، ممکن است هنگام ورود
به دانشگاه با موانعی روبرو شوند، تمایلی
به رفتن به دانشگاه نداشت، در حالی که
در مدرسه عالی حسابداری هم قبول
شد. همان که دکتر نبوی رئیسش بود و
اوایل خیابان ایرانشهر بود و یک بار هم
با هم رقتیم آنجا، ولی او را نپذیرفتند.



نیمه شعبان بود؟

بله. یک راننده تاکسی احمد آقا را شناخت. من دستی به ریشم کشیدم که به راننده تاکسی حالی کنم که چیزی نگوید. او دستی تکان داد و خدا حافظی کرد و رفت. در آن شلوغی، بسیار کار مشکلی بود، چون آدم دوست و دشمن را نمی شناسد. اما حاج احمد آقا عین خیالش نبود.

ظاهراً بخش مهمی را از اخبار رفته بود در منطقه‌ای نزدیک بشارگرد می‌رسید، حاج احمد آقا به این طریق گردآوری می‌کرد. از این اخبار چیزی یادتان هست؟

بله. مثلاً حاج احمد آقا رفته بود در منطقه‌ای نزدیک بشارگرد که حالا آباد شده، با یکی از پیرمردها صحبت کرده بود. آنجا آن موقع وضع فلاکت‌باری داشت. احمد آقا درباره وضعیت آنجا شنیده بود و به عنوان تفریح رفت، ولی این کارش فوق العاده سازنده بود. یعنی بنیاد ۱۵ خرداد از آن موقع به بعد برای فعالیت جا پیدا کرد. آقای صانعی شخصاً خیلی رسیدگی می‌کرد. احمد آقا می‌رفت و به عینه همه چیز را می‌دید و اقدام می‌کرد.

خانواده‌هایی هم بودند که می‌رفت و سر می‌زد. بله. هیچ ابایی از این کارها نداشت. نکاتی هست که می‌شود گفت موروثی است. مایلیم خاطره‌ای را از سال ۴۳ نقل کنیم. بعد از تحت نظر بودن و حصر امام (ره) در قیصریه، پس از برگشتن ایشان به قم، جمعیت کثیری به دیدنشان می‌آمد و می‌رفت. سر سفره، گمانم روز عید غدیر بود، امام (ره) رو کردند به آقا مصطفی و گفتند، «مصطفی! من محمد اوس عبدالله را ندیدم.» اوس عبدالله که بود؟ چند خانه آن طرف تر، همسایه امام (ره) بود و محمد، پسرش بود که می‌آمد با احمد آقا بازی می‌کرد. امام (ره) از بچگی او را دیده بودند. در آن جمعیت کثیری که چند روز بود می‌آمدند و می‌رفتند، امام (ره) سراغ محمد اوس عبدالله را گرفتند. می‌خواهم دقت و توجه را عرض کنم. این ژنها منتقل می‌شود. امام (ره) دائماً این جور سوالات می‌پرسیدند که فلان کس چطور شد؟ وضع این یکی چطور است؟ خلاصه متوجه همه کس بودند. بدهی است که اینها منتقل می‌شود.

در آن ساعت، رفتن خطرناک است. به او گفتم، «همین که رسیدی به من زنگ بزن.» دیدم و قشش شد که باید زنگ بزنم و نزد. طول کشید و طول کشید تا بالاخره زنگ زد. داد زدم که، «تا حالا کجا بودی؟ چرا زنگ نزدی؟» می‌دانست که من دلشوره‌ای هستم، با صدای آرامی گفتم، «عصبانی نشو، یک آقا و خانمی با پنج تا بچه ایستاده بودند کنار خیابان. از آنها پرسیدم کجا می‌روید؟ گفتند می‌رویم خیابان ولی عصر. بردم آنها را رساندم.» امام (ره) هنوز خانه‌شان در درین بود و هنوز نرفته بودند جماران. می‌خواهم عرض کنم که اهل خدمت بود، عاشق خدمت بود، نه این‌که چشم‌داشتی داشته باشد یا بخواهد خودنمایی کند.

این ویژگی در میان مسئولین نظام، ویژگی منحصر به فردی است و بسیاری، خاطرات جالبی را در مورد این خصوصیت مرحوم احمد آقا نقل می‌کنند. همچنین در مورد این ویژگی که با لباس میدل به میان مردم می‌رفت و به شکل دست اول کسب خیر می‌کرد. ظاهراً لباسهای جالبی هم می‌پوشیدند. بله. گاهی از آن کلاههایی می‌گذاشت که فقط چشمها پیدانست. وقتی می‌خواست برود استادبوم آزادی فوتبال تماشا کند، از آن کلاهها می‌گذاشت. با چند نفر از دوستان رفته بودیم گشتی بزنیم.

چه سالی؟
قطعاً بعد از انقلاب بود، شاید سال ۶۵. دقیق یادم نیست. یکی از دوستان به اسم حاج مصطفی کفایش زاده هم بود. که مسئول حساب ارزی امام (ره) بود.

بله. رفتم دستان را بشویم. یک کسی آنجا بود. از او پرسید، «این حاج احمد آقا است؟» اگر می‌گفت نه، دروغ گفته بود. اگر می‌گفت آره، مشکل پیدا می‌شد. حاج مصطفی گفت، «اما با این رفیقمان این مکالمات را داریم. هر جامی رویم از ما می‌پرسند این حاج احمد آقا است؟» و به این شکل جواب داد که زیرکی او را می‌رساند. هم جواب داد، هم دروغ نگفت.

از حضورشان با لباس میدل در میان مردم خاطره‌ای دارید؟
یک شب پشت فرمان بودم. آقای سراج و آقای امام جمارانی و آقای آشتیانی هم بودند. رفتم چراغانیها را تماشا کنیم.

بخوانند، مطابق طلب دیگر به او شهریه بدهید. ماهی صد و پنجاه تومان، نه بیشتر نه کمتر.» احمد آقا شرایط را دیده بود و می‌دانست اوضاع کشور به شکلی است که آدمهای درگیر مبارزه، ممکن است هنگام ورود به دانشگاه با موانعی روبرو شوند، تمایلی به رفتن به دانشگاه نداشت، در حالی که در مدرسه عالی حسابداری هم قبول شد. همان که دکتر نبوی رئیسش بود و اوایل خیابان ایرانشهر بود و یک بار هم با هم رفیقیم آنجا، ولی او را نپذیرفتند.

به خاطر این که پسر امام (ره) بود؟

بله. اطرافیان او هم که همه روحانی بودند. این درک را پیدا کرد که اگر بخواد کار مؤثری انجام دهد، باید وارد این سلک شود و هنگامی که به عتبات مشرف شد، لباس شد به این لباس و موقع برگشتن هم، ساواک او را دستگیر کردند و به زندان قزل قلعه بردند و مدتی زندانی بود.

ظاهراً در جریان پانزده خرداد ۴۲، حاج احمد آقا شرکت نداشتند، چه شد که بعدها به مبارزه روی آوردند؟

اتفاقاً روز ۱۵ خرداد ۴۲ که آقا مصطفی به صحن بزرگ «آینه» که آن موقع به آن می‌گفتند صحن... نامش یادم نیست، ولی مقبره یکی از نخست وزیران دوره ناصری بود و حالا آنجا دالانی شده است، من دقیقاً یادم هست که احمد آقا کنار ستونی با کسی به نام حبیب حبیبی که هم همسایه و هم دوست و هم همکلاسش بود، ایستاده بود و در آن جریان حضور داشت. البته کسی او را نمی‌شناخت. سال آخر دبیرستان بود و آن طور که باید و شاید شناخته نبود. حضور در این جریان با آشنایی با مبارزه و مبارزین و به خصوص تکلیف سنگینی که در مورد رسیدگی به خانواده مبارزان داشت، همه سبب شد که در خط مبارزه بیفتد و خوب هم پیشرفت کرد، ولی چون خودنمایی نداشت، فعالیت‌های او دیده نمی‌شد و در نتیجه جایی ثبت هم نمی‌شد.

ایشان رسیدگی به خانواده مبارزین را چگونه انجام می‌داد؟ منبع آنها کجا بود؟ چگونه به دستش می‌رسید؟ و اطلاعات مربوط به آنها را چگونه گردآوری می‌کرد؟

دوستانش به او می‌گفتند. خیلی نوجوان بود یا غیر مستقیم و به وسیله دیگران به آنها رسیدگی می‌کرد و یا مستقیم می‌رفت.

سال آخر دبیرستان بود و آن طور که باید و شاید شناخته نبود. حضور در این جریانات و آشنایی با مبارزه و مبارزین و به خصوص تکلیف سنگینی که در مورد رسیدگی به خانواده مبارزان داشت، همه سبب شد که در خط مبارزه بیفتد و خوب هم پیشرفت کرد، ولی چون خودنمایی نداشت، فعالیت‌های او دیده نمی‌شد و در نتیجه جایی ثبت هم نمی‌شد.

ابایی هم نداشت که با ماشینهای عجیب و غریب این کار را بکند. مثلاً از قم با یک ماشین وانت آمد تهران. قرار بود بیاید منزل ما و دیر آمد. پرسیدم، «چرا دیر کردی؟» گفت، «یک نفر جلوی مرا گرفت و گفت سبزه‌پایش را برسانم فلان جا. رفتم و او را رساندم.» از این جور اخلاقها هم داشت. اوایل سال ۵۹ بود، شب منزل ما در خیابان ضرابخانه همزمان بود. تقریباً نزدیک ساعت دوازده شب، بلند شد که برود. ماشینش یک چروکی چیف بود.





از اهمیت نقشی که احمد آقا پس از شهادت حاج آقا مصطفی و به جای ایشان بر عهده گرفت، خاطراتی را نقل کنید. من آن موقع نجف نبودم، ولی این طور که مطرح می کردند این بود که احمد آقا دقت بسیار بالایی در شنیدن اخباری که از اطرافیان می رسید، داشت. هر کسی با توجه به شخصیت و تفکرش اخبار را به نحوی نقل می کند. مهم، جمع بندی اینهاست، یکی از کوششهای اساسی احمد آقا این بود که اخبار را عیناً و بدون دخل و تصرف برای امام (ره) نقل می کرد. از هر کس هر جور شنیده بود، نقل می کرد و اگر تحلیلی هم داشت، می گفت تا خود امام (ره) تصمیم بگیرند و این دقت نظر و امانتداری او را می رساند. من در تابستان ۵۷، دو ماه در عراق بودم، ما می خواستیم مسافرتی به سامرا برویم و نفسی بکشیم، واقعاً بر ایمان رها کردن امام (ره)، در حد یک زیارت ۴۸ ساعته هم دشوار بود.

چون نمی خواستیم امام (ره) از شنیدن اخبار فارغ شوند. اتفاقاً روزی که ما به سامرا رفتیم، شریف امامی نخست وزیر شده بود، ما در کاظمین به زیرزمینی رفته بودیم که ناهار بخوریم که این خبر را رادیو شنیدیم. برخی تلاش می کردند و همچنان نیز که این شبهه را جا بیندازند که حاج احمد آقا در واقع جریان اطلاعات به سوی امام (ره) را به سوی گرایش خاصی کانالیزه می کرد تا امام (ره) نهایتاً به تصمیم گیری خاصی بپردازد. خاطراتی که در تقاضای این شبهه دارید، بیان فرمایید.

دوستانی که آن روزها از نزدیک در جریان امر بودند، آقای توسلی، آقای آشتیانی، آقای امام جمارانی، آقای کروی، آقای سراج همه حیات دارند. گاهی می دیدیم حاج احمد آقا می آمد و با نااحتی می گفت، «چه کسی این خبرها را به آقا داده، من نمی دانم.» یعنی اخباری که ایشان خبر نداشت و به امام (ره) می رسید، یعنی کانال امام (ره) یکی نبود. روزی به من خبر دادند که گروهی خانه شما از خانه های تیمی پیدا شده، بلند شوید و به جماران بیایید.

در سال ۶۰ که سال توورها بود؟

بله. خانواده را فرستادیم و رفتیم جماران... دنبال خانه می گشتیم. خانه ای که به ما معرفی کردند، همان خانه ای بود که بعداً حاج احمد آقا گرفتند. یکی آمده بود و خانواده را برده بود که آنجا را نشان بدهد. پیش از ظهر خانم رفته و خانه را دیده بود. بعداً ظهر امام (ره) در حیاط خانه پشتی، همان حیاطی که آنجا نماز می خواندند و داشتند نافله می خواندند تا آقای خامنه ای برای افطار آمدند، امام (ره) داشتند در آنجا قدم می زدند. همسر من هم همراه ایشان قدم می زدند. امام (ره) رو می کنند به همسر من و می گویند، «شنیده ام می خواهید یک خانه طاغوتی بگیرید.» همسر من می گوید، «دو ساعت پیش یک نفر آمد مرا برداشت برد آنجا. دیدم نه دیوار حسابی دارد و

اتاقهایش هم به قدری بزرگ هستند که فرشهای ما یک گوشه شان را بیشتر پر نمی کند.» این خانه جزو مجموعه بیت امام است. همسرم با تعجب می پرسد، «کی این خبر را به شما بنشینند. همسرم با تعجب می پرسد، «کی این خبر را به شما داده؟» امام (ره) می گویند، «خب! خبرها می رسد.» می خواهم خدمتتان عرض کنم که اخبار از کانالهای مختلفی به امام (ره) می رسید، بنابراین یک کانال نبود که کسی بتواند ایشان را کانالیزه کند. اصلاً غیر ممکن بود. اول صبح که می شد، زنگ می زدند، آقای صاعی، آقای رسولی، آقای رحیمیان می رفتند خدمت امام (ره). آقای توسلی برای ملاقاتها می رفتند. آقای رسولی قیوض و جوهات را می دادند. آقای رحیمیان نامه ها را نشان می دادند. آقای رسولی و آقای رحیمیان مشترکاً این کارها را انجام می دادند و ضمن کار، خیلی از حرفها را هم می زدند. دیگران هم می آمدند و می رفتند. وقتی هم فردی به خصوصی خدمت امام (ره) می آمد که کسی نمی نشست ضبط کند.

شما به نوفل لوشاتو نرفتید؟

خیر. حضرت امام (ره) نامه ای به صبیبه شان نوشته و ضمن اظهار محبت و لطف زیاد فرموده بودند، «جای شما اینجا خالی است.» همسر بنده در جواب نوشتند که، «ما اینجا همراه مردم به تظاهرات می رویم. بچه ها در صف نفت می ایستند. فلائی (یعنی بنده) در کانون اعتصاب معلمها هست و همراه آنان

یکی از کوششهای اساسی احمد آقا این بود که اخبار را عیناً و بدون دخل و تصرف برای امام (ره) نقل می کرد. از هر کس هر جور شنیده بود، نقل می کرد و اگر تحلیلی هم داشت، می گفت تا خود امام (ره) تصمیم بگیرند و این دقت نظر و امانتداری او را می رساند.

اعتصاب کرده.» و خلاصه مقوله هایی از این سنخ، برای امام (ره) نوشته بودند. امام (ره) در پاسخ نوشتند، «من به شما افتخار می کنم.»

حاج احمد آقا تا جایی که در توان داشت، نگذاشت کسانی که بعدها رودروی انقلاب قرار گرفتند، از خط انقلاب جدا شوند. حتی در اوایل پیروزی انقلاب، با آنکه بسیاری از افراد با ملاقات مجاهدین خلق با امام (ره) مخالف بودند، او این کار را کرد و برای از دست نرفتن بسیاری از افراد و گروهها، تلاش بسیاری کرد. به نظر شما فلسفه ارتباط احمد آقا با این افراد و گروهها چه بود و تا کجا ادامه داد که انقلاب، اینها را از دست ندهد، نظر به اینکه از آخرین افرادی هم بود که دست از این تلاش برداشت. اینها مشخصاً در یکی از راهپیماییها که نمی دانم روز تاسوعا بود یا عاشورا، خودشان را نشان دادند. اینها در صفوف منظم و با پلاکاردهای مشخص، شعارهایی غیر از شعار سایر راهپیمایان می دادند. یادم هست که جلوی پمپ بنزین کلاتری سوار که در خدمت شهید مطهری و بعضی از دوستان دیگر بودیم، کسی آمد و گفت که اینها پلاکاردهایی جدای از شعارهای کلی حمل می کنند که آقای کروی عصبانی شد و عیاشی را از دوشش برداشت و انداخت در دامن امام (ره) جمارانی و رفت که پلاکاردها را پایین بکشد که تهدیدش کرده بودند که تو را می زنیم و همه پلاکاردهایت را هم پاره می کنیم. کارهای اینها از همان موقع شروع شده بود. موقعی که انقلاب شد، اینها کجروپهانی را داشتند. حاج احمد آقا تمام تلاشش این بود که نگذارد قضیه حاد شود. وقتی هم که آنها به شکل غیر مستقیم بنی صدر را زیر بال و پر خود گرفتند و خود او هم آمادگی این را داشت که با آنها تعاملاتی داشته باشد، در اواخر سال ۵۹ مسئولین نظام آمدند خدمت امام (ره)، یادم هست که وقتی از دالان کوچک خانه بیرون می رفتند، حاج احمد آقا رو کرد به بنی صدر و دستش را بالا برد و گفت، «بنی صدر! تا حالا دستم پشت بود، مراقب باش.» بنی صدر با آن لهجه عجیب و تبختر آشکارش گفت، «برادر بیستم چه می کنی!» عین همین عبارت. احمد آقا کوشش کرد انقلاب نضج بگیرد. نضج گرفتن انقلاب مشروط بر این است که همه با هم پیش بروند. همان طوری که در ابتدای کار، همه دست به دست هم دادند، آن گونه پیش بروند، نه اینکه یکی از این طرف بکشد، یکی از آن طرف. می شود حکایت آن داستان کتابهای قدیم ابتدایی ما که زیور و کشور بر





امام (ره) اگر به کسی اعتماد پیدا می‌کردند، خودش نکته جالبی بود. شخصی که الان زنده است نکته‌ای به یکی از بستگان ما گفته بود که فلان کس چنین نیازی دارد. امام (ره) فرموده بودند چون فلان کس گفته است، بدهید. امام (ره) اگر به حاج احمد آقا اعتماد پیدا نمی‌کردند، او را نماینده خودشان در قضایایی مثل حل مسائل کشور یا شورای مصلحت نظام نمی‌کردند. امام (ره) مطمئن شده بودند که وقتی احمد آقا می‌آید و مسائل را برای امام (ره) مطرح می‌کند، «او» را جا نمی‌گذارد. این نکته بسیار مهم است. احمد آقا با دقت نظر فوق‌العاده بالا، همه قضایا را واقعاً مو به مو برای امام (ره) نقل می‌کرد. چون امام (ره) باید از کم و کیف قضایا آگاهی پیدا می‌کردند. ممکن بود این صحبتها گاهی به زبان خودش هم باشد، اما استکفاف نمی‌کرد.

در سالهای اخیر و به خصوص پس از انتشار بعضی از خاطرات، سعی در ایجاد این شبهه هست که امام (ره) چون بیمار بوده‌اند، احمد آقا با بسط پدی که داشته، بسیاری از امور را بر اساس سلیقه و گرایش شخصی اداره و هدایت می‌کرده است. واقعاً این تهمت است و اینها باید آن دنیا پاسخ بدهند. چون احمد آقا خیلی متدین بود. همه می‌دانند در مجلسی که حاج احمد آقا نشسته بود، غیبت به کلی ممنوع بود، همان طور که امام (ره) از دوره جوانی، هر وقت غیبت می‌شد، حرف را برمی‌گرداندند که یک وقت غیبتی نشود. امام (ره) یک آدم معمولی نبودند که به همه اعتماد کنند. یادم هست کسی آمده بود مطالبی را به من گفته بود که من خدمت امام (ره) عرض کنم. ایشان مستقیم به چشمهای من نگاه می‌کردند که ببینند من مسئله را چگونه بیان می‌کنم. من اعتقاد به گونه‌ای است که اگر بخواهم عنوان کنم، از همان حرفهایی که برای حاج احمد آقا می‌زند، برای من هم می‌گویند. احمد آقا انصافاً خیلی در کارها دقیق بود و در گزارش مطالب خدمت آقا، نقطه جا نمی‌انداخت، «او» جانی انداخت. گاهی اوقات نزدیکان به احمد آقا می‌گفتند، «چرا این حرف را به آقا زد؟ ایشان ناراحت

باز اعلامیه امام (ره) دستش بود که برود بغداد تکثیر کند و نفرستد ایران. وقتی که کسی به مجموعه نگاه می‌کند، می‌بیند که چقدر زجر کشیده شده است. بسیار خوب، حالا این انقلاب باید حفظ شود یا خیر؟ به هر وسیله‌ای که هست باید حفظ شود. آنهایی که عاقل هستند، دنبال نقاط مشترک می‌گردند. نقطه مشترک را تقویت می‌کنند که بلکه به یک نقطه مثبت برسند. به وحدت نظر برسند. اما آنها به هیچ عنوان زیر بار نمی‌رفتند و همانی شد که ملاحظه کردید. البته در این میان همان طور که عنوان کردید، بدنامی هم پیش می‌آید. چند شب پیش تلویزیون کانال ۳، آیت‌الله مهدوی کنی بودند.

سر عروسکی دعویاشان شد و هر دو عروسک را آن قدر کشیدند که سرش از تنش جدا شد. در آن موقع، کشور به این صورت درمی‌آمد و نباید این طور می‌شد. امام (ره) چندین سال زحمت کشیدند تا این انقلاب در ذهنشان پرورده شد. چندین سال زحمت کشیدند تا مردم را منقلب کردند. جوانی که سر کوچک می‌ایستاد و زنجیر می‌گرداند، حالا آمده بود و می‌گفت، «مرگ بر شاه»، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». این زمان لازم دارد. این حرفها یکشبهه اتفاق نمی‌افتند و خود احمد آقا در کوران قضایا بوده، نکته کوچکی را عرض کنم. امام (ره) از نجف برای اروپا اعلامیه داده بودند که بخوانند برای بنی صدر و دکتر حبیبی. مظاهر به مسجد رفتیم، نشستیم که تلفن را بگیریم و نمی‌شد. اینها ناهارشان را خوردند و خوابیدند و بعد از ظهر بود، امام (ره) رفتند استراحت کنند و ما هنوز داشتیم سعی می‌کردیم تلفن را

خیلی بی‌رودر بایستی عنوان کردند که چه کسی با بنی صدر موافق بود چه کسی مخالف بود. آن هم کسی که کنار امام (ره) است. امام (ره) رأس قضیه است. این واقعاً موهبتی بود که کسی در کنار امام (ره) سعی داشت همه نیروها را حفظ کند.

خودم امام (ره) هم کوششان بر این بود. نکته‌ای را عرض کنم که هیچ کس تا به حال نشنیده است. وقتی که اطلاعیه عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا را از تلویزیون خواندند، عیال من که کنار امام (ره) نشسته بودند، عبارتی را که امام (ره) فرمودند، این گونه نقل می‌کنند، «والله نمی‌خواستیم این طور بشود.» کسی از اول کمر نبسته بود به زدن بنی صدر. این همه با او مماشاش کردند. در فاصله سالهای ۵۹ تا ۶۸ امام (ره) در جماران مستقر شدند، احمد آقا به عنوان عنصر مورد اعتماد امام (ره)، در حل چالشهای نظام، نقش تعیین کننده داشته و در واقع، بی‌آنکه نامی از وی در میان باشد، در حل بحرانهایی چون کودتای سال ۶۱ و مسئله جنگ و رهبری بسیاری از کارگشاییها، بسیار مؤثرتر از دیگران بوده است. شما این نقش را چگونه تحلیل می‌کنید؟

گاهی می‌دیدیم حاج احمد آقا می‌آمد و با ناراحتی می‌گفت، «چه کسی این خبرها را به آقا داده، من نمی‌دانم.» یعنی اخباری که ایشان خبر نداشت و به امام (ره) می‌رسید. یعنی کانال امام (ره) یکی نبود.

بگیریم. حدود چهار، چهار و نیم بعد از ظهر بود که موفق شدیم تلفن را بگیریم و اعلامیه را برایشان بخوانیم. خیلی زحمت کشیده شده که من یک نکته کوچکش را برای شما عرض کردم. آن موقع که تلفنها دیجیتالی نبود. از اینهایی بود که تک تک شماره‌ها را باید بگیری. این زحمتها بوده. آقای دعایی رفته بود بغداد که اعلامیه‌ای را تکثیر کند و بفرستد برای ایران. به نجف که رسید، دید همسرش وضع حمل کرده است. دو ساعت بعد،



● ۱۳۵۶. بیروت، در کنار شهید دکتر چمران.



هم رفته بود منزل برادر خانمش، آقای جواد طباطبایی و شام آنجا بود و بعد هم برگشته بود منزل.

ایشان چقدر سابقه بیماری داشت؟

من همان روزهای بعد از فوت ایشان مصاحبه‌ای کردم و گفتم، «عده‌ای که سالی یکی دو بار او را می‌دیدند، مصاحبه کرده و طوری حرف زده‌اند که انگار حاج احمد آقا مجموعه امراض بوده. یک کمی درد زانو داشت و عصا دست می‌گرفت.» کمی هم وزن کم کرده بودند.

این اواخر رفته بود به منطقه کوشک نصرت که خانه کوچکی آنجا درست کرده بود. بیابان برهوتی بود که از آن استفاده نمی‌شد. یک کسی آن را وقف امام (ره) کرده بود که آقای انصاری و دیگران، آنجا پسته کاری کردند و ظاهراً هم پسته خوبی داده. احمد آقا با چند تا از دوستان نجف‌شان رفته بودند آنجا و همان جا وزن کم کرده بودند.

جریان رفتنشان به کوشک نصرت، کمی مبهم است و کمتر کسی درباره آن صحبت کرده است.

چون آقای حاج محمد سجادی و دانی ایشان حاج فتح‌الله، همراهش بودند، بهتر می‌دانند، اینها اهل ذکر و این چیزها هستند. موقعی که برگشت و آمد منزل ما، همشیره‌اش گفته بودند، «احمد جان! خیلی خودت را لاغر کردی.» گفته بود، «چاقی من تقصیر فلانی است!» منظور من بودم. گفته بود، «تا من می‌آمدم، می‌رفت داخل صندوقخانه و پسته و گز می‌آورد و می‌گذاشت جلوی من و من هم می‌خوردم!» می‌گفت در آنجا ذکر می‌گفته و راه می‌رفته و لاغر شده است. به عنوان یک دوست و یک خویشاوند نزدیک احمد آقا، از رابطه خودتان با ایشان و از خلائی که فقدان ایشان در زندگی شما ایجاد کرده است، صحبت کنید.

چیزی که من می‌خواهم بگویم، شخصی نیست. احمد آقا خیلی به گردن این انقلاب حق دارد. واقعاً نسبت به او بی‌مهری شد، ولی مردم آن قدر خاطره خوش از او داشتند که این بی‌مهری‌ها اثر نکرد و انصافاً از هر جهت که بخواهید سیر زندگی حاج احمد آقا را بعد از رحلت امام (ره) مرور کنید، مشاهده می‌کنید که چقدر برای جلوگیری از هم گسیختگی امور و حفظ ثبات شبیه دوره امام (ره)، شخصیت بسیار مؤثری بود. گاهی اوقات او را در تلویزیون می‌بینیم و یا با حاج حسن آقا خاطره‌ها را مرور می‌کنیم، ولی چیزی که مهم است، برای ما جایگاه نظام و انقلاب بسیار از فرد بالاتر است. جایگاه احمد آقا را بزرگان کشور، آتیه‌ای که منصف هستند، معترف هستند. بیش از حدی که تصورش را بکنیم، زحمت کشید. جایی هم گفته هم نشده. به گردن نظام خیلی حق دارد. همه جور کوششی کرد که این انقلاب، جان‌داری خود را حفظ کند و الحمدلله رب العالمین، چند سال از رحمت امام (ره) و حاج احمد آقا گذشته، و هنوز این نظام سرفراز است، من سر کلاس به شاگردانم می‌گفتم، «این نمره بیست، بفرما مال تو. حالا چند تا سؤال از تو می‌کنم و تو باید با پاسخ دادن به آنها، این نمره بیست را نگه‌داری و حفظ کنی.» این انقلاب و این نظام هم نمره بیستی است که ما باید آن را حفظ کنیم. خیلی برایش زحمت کشیده شده است. ما واقعاً توان تصورش را هم نداریم.

با تشکر از این که با حوصله و مفصل به سئوالات ما پاسخ دادید. بسیار ممنوم! امیدوارم خداوند به شما توفیق بیشتری عنایت کند که این تاریخ را زنده نگه دارید. زنده نگهداشتن تاریخ یعنی زنده نگهداشتن موضوع. الان وقتی که سندی را بیان می‌کنند و سلسله روایت آن را تا نبی اکرم (ص) می‌برند، یعنی این سند، زنده است و این کار شما نگهداشتن و زنده نگهداشتن تاریخ انقلاب است. انشاءالله که خداوند به شما اجر و توفیق بیشتر عنایت کند که بر خدمات خود بیفزایید و راهتان را ادامه دهید.

دیدید بود، هیچ وقت، فراموش نمی‌کرد و همان را گاهی اوقات بزرگ هم می‌کرد، بلکه بتواند به نفع نظام، او را جلب کند و از او بهره‌برد. از وقتی که جماران آمدیم که رفت و آمدمان دائمی بود و نیز در تمام سالهای زندگی و آشنایی با ایشان، هرگز به یاد ندارم که از کسی کله کرده باشد.

حتی کسانی که خیلی ادبشان می‌کردند.

حتی آنها. هرگز کله نکرد، تمام کوشش او بر جلب و جذب بود. موقع انتخابات، آن اختلافاتی که بین شورای نگهبان و وزارت کشور بود، چه چیزها که نوشتند و گفتند. دست‌کم اینکه ایشان می‌توانست بعضی از اینها را به امام (ره) نشان ندهد، ولی تعهدش نسبت به انقلاب و نسبت به امام (ره) طوری بود که حتی یک نکته کوچک را نزد امام (ره) ناکفته نمی‌گذاشت. از تواضع و جوانمردی ایشان بگوئید.

با خیلیها مخالف بود، اما ابراز نمی‌کرد که بدتر شود. تمام تلاشش بر بهتر شدن بود.

آخرین گفت‌وگو و خاطره‌ای که از ایشان قبل از رحلتشان دارید، چیست؟

آن قدر رفت و آمد داشتیم که نمی‌توانم به صورت خاطره نقل کنم. یک روز قبل از اینکه این اتفاق برایشان بیفتد، ایشان را دیدم، چیز خاصی نبود. در حسینیه جماران برای شاگردان مدرسه سخنرانی کرد و گفت، «آخر عمرمان است. معلوم نیست تا کی زنده باشیم.» به او گفتم، «احمد! این حرفها چیست که می‌زنی؟» بعد هم رفته بود خانه آقای رحمانی و بعد

می‌شوند، «احمد آقا می‌گفت، امام (ره) باید بدانند در مملکت چه می‌گذرد و چه اتفاقاتی می‌افتد.» تهمت می‌زند الی ماشاءالله! این چیزهایی که شما گفتید، نکته‌ای را به ذهن متبادر می‌سازد و آن هم اینکه بعد از امام (ره)، بسیاری از مسائل، نانوشته بود و اتفاق هم افتاده بود، ایشان فرموده بودند، ولی نوری هم که نبود، اینها شبهه افکنی کردند مبدا حاج احمد آقا نباید چیزی را که نسبت به امام (ره) نسبت بدهد. از این جهت جوسازی شروع شد، ولی مردم، خیلی فهمیم هستند. این موجهی که اینها راه انداختند، تأثیری نداشت. عرض کردم چون مردم خیلی فهمیم هستند. عموم مردم، به استثنای تعداد بسیار اندک و انگشت‌شماری که برای سودجویی خودشان و یا به نفع خودشان از این قضایا ممکن است بهره‌برداری کنند و گاهی هم می‌کنند، اما آتی است و زودگذر. ولی مردم خیلی فهمیم هستند. به همین دلیل بود که امام (ره) اصرار داشتند هر اتفاقی در کشور می‌افتد، باید مردم بدانند. این افرادی که به این شبهه‌ها متشبث می‌شوند، به اعتقاد شما تا چه حد هدف اصلیشان امام (ره) است، منتهی چون جرئت نمی‌کنند، حاج احمد آقا را نشانه رفته‌اند.

تقریباً هدف همه‌شان همین است. زخم خورده‌ها کم نیستند، چون برای خودشان جایگاهی را متصور شده بودند که آن جایگاه ایجاد نشد، بنابراین ناچار بودند به بعضی از مسائل متشبث شوند.

در قضیه پذیرش قطعنامه، از نقش حاج احمد آقا چه خاطره‌ای دارید؟

چیزی که اوقات حاج احمد آقا را تلخ کرده بود این بود که این اتفاقاتی را که امام (ره) در پذیرش قطعنامه به آنها اشاره کرده بودند، چرا خرد خورد و به مرور زمان خدمت امام (ره) عنوان نشده بود که بعد یکمتر تک یک نفر نباید گزارش بدهد. از این جهت بود که فوق‌العاده ناراحت بودند، چون خیلی شکست ایجاد کرد، یعنی شکست ظاهری هم حتی برای امام (ره) ایجاد کرد، یعنی امام (ره) به حقیقت، پیر شد. (بغض امکان ادامه صحبت را به ایشان نمی‌دهد) من دیگر نمی‌توانم بگویم، واقعاً برایم مشکل است.

این مسئله چون برای شما تأثیر آور است، از سیر زندگی سیاسی ایشان می‌گذریم و وارد مبحث ویژگیهای اخلاقی حاج احمد آقا می‌شویم. ایشان اهل مدارا و رأفت حتی نسبت به کسانی که طرد شده بودند، بود. در این مورد نکاتی را ذکر کنید. او آدم بسیار مردمداری بود و اگر کوچک‌ترین محبتی را از کسی

احمد آقا انصافاً خیلی در کارها دقیق بود و در گزارش مطالب خدمت آقا، نقطه جا نمی‌انداخت، «واو» جا نمی‌انداخت. گاهی اوقات نزدیکان به احمد آقا می‌گفتند، «چرا این حرف را به آقا زدی؟ ایشان ناراحت می‌شوند.» و احمد آقا می‌گفت، «امام (ره) باید بدانند در مملکت چه می‌گذرد و چه اتفاقاتی می‌افتد.»